



۲۰۱۳/۱۱/۰۹



کانديد اکادميسين سيستاني

" گور خونين شهيدان بتو آواز دهد " تا بدانی که چها رفته زبیداد برین دهکده ها

من از بازماندگان نسلی هستم که در دهه دیموکراسی رشد یافتند و به ثمر رسیدند. نسلی که در سرنوشت سیاسی کشور در چهار دهه اخیر، هم در دگرگونی نظام های سیاسی و هم در فراهم کردن زمینه های تجاوز بیگانگان بر وطن، هم در دفاع از میهن و معتقدات دینی خویش و هم در جنگ های قدرت طلبی و ویرانگری های تباہ کن کشور در دهه های ۸۰ و ۹۰ قرن گذشته نقش موثری بازی کردند. من به نسلی تحصیل کرده و سبق خوانده، استبداد زده و تشنه تحول و آزادی بیان و مطبوعات دهه دیموکراسی نظام شاهی تعلق دارم که شاهد تغییرات و تحولات سیاسی و نظامی و فرهنگی اغلب تراژیک و غم انگیز کشور و مردم خود بوده ام، پس آنچه می گویم و می نویسم از چشم دید خود می گویم.

در دهه دیموکراسی که بازار حزب و حزب سازی و تبلیغات ایدئولوژی های وارداتی چپ و راست خوب گرم بود، هر حزب و هر گروه سیاسی برای شکار کردن نسل مکتب رفته و سبق خوانده دام گسترده بود و تلاش می کرد تا هر جوان و هر درس خوانده مستعد را جلب و شکار کند. برخی از سران و رهبران این احزاب مثل هنرمندان ماهر با نواختن توله سیاست و سردادن آهنگ سرنگونی رژیم سلطنتی در کشور، و استقرار نظام عادلانه اسلامی یا سوسیالیستی بجای نظام کهنه شاهی، جوانان پاک دل و خوش باور را بدام می انداختند و شکار سخنان آتشین و احساساتی خود می نمودند و در روزهای خاص آنها را برای تظاهرات به سرک ها و جاده های شهر کابل و سایر شهرها می کشاندند تا شعار دهند که: "مرگ بر رژیم فاسد و استبدادی شاهی!" یا «مرگ بر ارتجاع، مرگ بر شاه و مرگ بر سلطنت طلبان!» و غیره و غیره.

یکی از گروه های سیاسی که در دهه دیموکراسی بیشتر دست به تظاهرات میزد، و اعمال حکومت را مورد انتقاد های شدید قرار می داد، گروهی بود بنام «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» که از خط فکری مسکو پیروی می نمود. دومین گروه دست چپی موسوم به شعله جاوید بود که اعمال و کردار حکومت و نیز حرکات و فعالیت های حزب دموکراتیک خلق را شدیداً انتقاد می کرد. این گروه را پیروان (خط فکری مائوتسه تونگ) تشکیل می داد. گروه سومی که مخالف هر دو گروه دست چپی بود، گروه معروف به "اخوانی ها" بود که تحت رهبری برهان الدین ربانی و دیگر استادان فاکولته شرعیات در کابل فعالیت داشتند و نه تنها حکومت و رژیم شاهی را محکوم می کردند، بلکه برگروه های دست چپی (خلقی، پرچمی، شعله ئی) نیز بشدت می تاختند و مشی سیاسی و ایدئولوژیک آنها را محکوم می نمودند. البته گروه های سیاسی دیگری چون افغان ملت، صدای عوام، وحدتی، اتحاد ملی، سلطنت طلب و غیره نیز وجود داشتند، اما از لحاظ تاثیرگذاری بر جوانان مکتب رو به پایه سه گروه سیاسی فوق الذکر نمی رسیدند.

در مجموع شعار تمامی احزاب سیاسی، چه خلقی، چه پرچمی، چه شعله ئی، چه اخوانی، در روزهای تظاهرات همانا، نابود باد رژیم استبدادی شاهی و مرگ برشاه و شاهی طلبان بود! بنا برین می توان گفت که هر یک از اعضای این احزاب بدون تردید در دوران حیات سیاسی خود بارها گفته اند که: مرگ بر شاه! یا مرگ بر رژیم استبدادی شاهی!

باری اگر ۲۰ سال اخیر دوران ظاهر شاه را که دوران تحقق پلان های انکشافی و آزادی زنان از زیر چادری و ترویج دیموکراسی و آزادی بیان و مطبوعات و تکرر روزنامه های شخصی توأم با امنیت و صلح و صفا و صمیمیت در میان همه اقشار و اقوام جامعه ما بود، با دوران بعد از سلطنتی که با خونریزی ها و کشتارهای دسته جمعی و ویرانی ها و تاراج و تجاوز به مال و ناموس افراد و اشخاص این کشور همراه بود، به مقایسه بگیریم، می باید هر فرد با وجدان وابسته به احزاب سیاسی فوق الذکر که دستش به خون هموطنش آلوده نشده باشد، به تاسی از روشنفکران ایرانی پس از انقلاب اسلامی بگویند:

" مرگ بر ما که گفتیم مرگ بر شاه! "

اعتراف به اشتباهات خود، و کمی و کاستی در فهم اداره مملکت و اعمال قدرت سیاسی در افغانستان، خیلی شهامت و مردانگی می خواهد. تا هنوز من شاهد چنین شهامت و مردانگی از سوی هیچ رهبر سیاسی یا فعال سیاسی در چهار دهه اخیر در افغانستان نبوده ام.

د پاپو شمیره: له ۱ تر ۳

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابلې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

پاډونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پاډوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خیر و لولئ

به خاطر دارم آن عده ای از تحصیل یافتگان و پوهنتون رفتگان که فریب لفاظی ها و وعده های میان تهی رهبران و فعالین حزبی را نمی خوردند، با برجسپ زدن کلماتی چون: مرتجع، وابسته به دربار، جاسوس و غیره تحقیر و تعجیز می شدند. من بارها چنین تحقیر و توهین هایی را از سوی حزبیان مست از بادهٔ ایدئولوژی های "وارداتی" بجان خریده ام ولی هرگز آرزوی عضویت حزب و داشتن کارت سرخ یا زرد و یا سبز هیچ گروهی را بدل راه نداده ام. اما در روزهای سخت خطرناک، آنگاهی که خطر حیات من و خانواده مرا تهدید می کرده است، چاره ای جز تمکین به دستایر حزب بر سر اقتدار نداشته ام. و نتیجهٔ این دور اندیشی سبب گردید تا حیات خود و خانواده ام را از مرگ حتمی نجات بدهم و بعدتر خدمات ناچیزم را به مردم کشور با نگاشتن چهل کتاب تأریخی و جامعه شناسی عرضه کنم. این کتاب ها اکنون در پورتال وزین افغان جرمن آنلاین قابل دسترسی می باشند.

هرچند عضویت در حزبی مثلاً خلق یا پرچم و شعله و یا افغان ملت و غیره در ذات خود کدام جرم و گناه شمرده نمی شود، و این اعمال و کردار انسان است که می تواند ملاک قضاوت قرار بگیرد و از روی این اعمال می توان کسی را مجرم و یا بری الذمه پنداشت. با سرفرازی می توانم اعلام کنم که من نه عضو حزب خلق و پرچم بوده ام و نه عضو اخوان و نه عضو شعله و نه افغان ملت و غیره و نه دستم بخون هموطنانم رنگین است. تلاش های مذبحانه دشمنانم که می خواهند نشان بدهند که در زمان اقتدار حزب دیموکراتیک خلق من در روزنامه های آن زمان کابل مقاله می نوشتم، پس ممکن است عضویت حزب بر سر اقتدار را داشته ام، تلاش بیهوده ای بیش نیست زیرا که حزب بر سراققتار بخصوص در دوران اقتدار حفیظ الله امین می توانست به هر نویسنده غیر حزبی دستور بدهد که چنین یا چنان بنویسد، و آن نویسنده اگر چنانکه خواست حزبی بر سراققتار بود نمی نوشت، گویا که سند مرگ خود را بدست خود نوشته بود، بنابراین مرحوم حبیبی و مرحوم رشتیا، و مرحوم داکتر جاوید و غیره ذوات صاحب قلم غیر حزبی که در آن زمان در کابل بودند، خواهی نخواهی مقاله و تبصره می نوشتند و در نشرات آن زمان به چاپ می رساندند، و این هرگز به معنی آن نیست که آنها عضو حزب دیموکراتیک خلق بودند، اما چاره ای جز نوشتن مطابق با پالیسی نشراتی رژیم نداشتند. من هم در دو سال اول کودتای ثور دو مقاله و سه درامه بدستور بزرگان حزبی نوشته ام و با نوشتن همین مقالات، که در هیچیک آنها سجده به رهبر فرازنه یا رفیق کبیر گفته نشده، حیات خود و فرزندانم را باز خریده ام. آیا کار بدی کرده ام که زنده مانده ام و سپس چهل کتاب خورد و بزرگ تحقیقی به جامعه عقب مانده افغانی تقدیم داشته ام؟ آیا اگر آن مقالات را نمی نوشتم و بالنتیجه گرفتار اکسا یا خاد و در زیر شکنجه ها نابود می شدم، کار بجائی کرده می بودم؟ من فکر می کنم که کاری بجا این بود که با نوشتن چند مقاله حیات خود و خانواده ام را نجات بدهم، همانگونه که دیگر فرهنگیان کشور برای نجات حیات خود و خانوادهٔ خود فرار از وطن را بر قرار در وطن ترجیح دادند و از کشور بدر رفتند. من هم برای نجات خود و خانواده ام همین راه مناسب تر یافتم تا آنکه با مساعد شدن شرایط مثل سایر هموطنان از وطن فرار کردم، و خود و خانواده ام را به ساحل امن اروپا رساندم. من مدت ده سال تمام در اکادمی علوم افغانستان کار کرده ام و اگر عضویت حزب بر سراققتار را می داشتم، سلیمان لایق رئیس اکادمی علوم و داکتر کبیر رنجبر معاون علمی اکادمی علوم حتماً مرا با کلمه رفیق خطاب می کردند که هرگز یاد نکرده اند و علاوه بر اینها داکتر اکرم عثمان آمر انستیتوت تاریخ و حقوق و علوم سیاسی که من عضو مسلکی آن شعبه بودم شهادت می دهند که من عضو هیچ حزبی نبوده ام. دل کس که قبول می کند یا نمی کند.

به هرحال، بالاخره طومار نظام شاهی توسط احزاب فوق الذکر درهم پیچیده نشد، بلکه توسط سردار محمد داود خان پسر کاکای شاه در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ش درهم پیچیده شد و بجای آن نظام جمهوری افغانستان استقرار یافت و آن نظام هرچند با یک کودتای سپید به پیروزی رسید، ولی از برخی جهات فرق چندانی با نظام شاهی نداشت. کشور از امنیت و ثبات سیاسی بر خوردار بود و امید آن می رفت که افغانستان بتدریج از عقب ماندگی قرون نجات یابد و مردم آن از آرامش و خود کفائی بهره مند شوند، اما با صاعقهٔ مرگبار و خونین کودتای ثور آن همه امیدها برباد رفت و کشور و مردم ما در مسیر خون و آتش و تجاوز قرار گرفت که از هفتم ثور ۱۳۵۷ تا همین امروز، همواره خون مردم افغانستان به زمین ریخته می شود و اگر آن همه خون ها در یک جوی قرار داده می شد، بدون تردید شطی را می ساخت که کشتی ها می توانستند در آن گذر کنند ولی افسوس که خون افغان ها بی ارزش شده و "دادخواهی یا دادستانی" نیست که داد مظلومان و شهیدان افغان را از بیدادگران لمیده برکسی های قدرت بگیرد!

د پانو شمیره: له ۲ تر ۳

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بڼې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولۍ

داستان تأثر آور قتل عام مردم مظلوم "کراله کنر" در روز ۳۰ حمل ۱۳۵۸ خورشیدی که با قلم توانای آقای داکتر زمانی در تائید نوشته داد خواهانه آقای رحمت آریا به تحقیق و نگارش گرفته شده و در پورتال افغان جرمن به نشر رسیده است، قلب هر انسان باوجدان را تکان می دهد تا بیدریغ انزجار و نفرت خود را نسبت به شقاوت و سنگ دلی عاملین آن قتل عام و نیز کودتاگران ۷ ثوری ابراز نماید.

آنچه که مایه تأثر می گردد اینست که بجز عده ای معدود از صاحب نظران افغان، چرا طیف و سیعتری از نویسندگان و آنهایی که برای بلند کردن صدای داد خواهی خود از امکانات و توانایی بیشتری بهره مند اند، در تقبیح این قتل عام ها خاموشی اختیار نموده اند و جنایتکاران سه دهه اخیر را تقبیح و از (مقالت عدالت خواهانه رحمت آریا و در ادامه آن از قتل عام دهکده کراله کنر) بطور وسیع حمایت نکرده و نمی کنند؟ از گذاشتن مقالت جامع و در عین حال تکان دهنده «پنج هزار شهید بی کفن و بی مزار» آقای رحمت آریا در دریچه نظرخواهی پورتال مدتی زیادی می گذرد، ولی در این مدت فقط در حدود ۱۵ یا ۱۶ نفر در آن باره به ابراز نظر پرداخته اند؟ از این جمله برخی دو یا سه بار نظریات توضیحی داده اند که مجموع تبادل نظرها به ۳۸ نظر رسیده است. آیا این عدم سهمگیری قشر آگاه افغانی، بی علاقهگی ما را در مسایل کلان ملی نشان نمی دهد؟ آیا گرفتاری های روزمره زندگی هموطنان ما را از سهم گیری در این امر مهم وطنی دور ساخته است یا عامل دیگری در این خصوص نیدخل است؟

با تائید از محتوای مقالت آقای رحمت آریا و نوشته جناب داکتر زمانی و سایر نوشته های خوب در تائید این مقاله سخنم را به پایان می برم.

پایان

د پانو شمیره: له ۳ تر ۳

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی دلیکنیزی بنی پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په څیر و لولئ